بگرانجیم پرسیدی از که سوال کردی ع غیر از تو کسی نمی‌گند مشکل را ۔ وحال فساد آدمیان ایشان را از لفظ خلیفه معلوم شد
چه خلیفه برای سیاست باشد و سیاست برای دفع اختلاف احوال رعیت و منع اختلال ایشانست یا تیاس بحال
جن میکردند که پیش ازین در زمین بدین گونه افعال و اشتغال داشته بودند که ایشان را دولت عصمت و عصمت و عزت
که غیر ایشان باشد بدین صفت موصوف بود الا ماشاء الله یا بمعنی ملیکه صورت معصیت آدمیان را در لوح محفوظ مطالعه
کرده بودند و با دیگران گفته و هیچ اقوال آنست که ملیکه از حق تعالی پرسیده بودند که این خلیفه را ذریتی خواهد بود و خطاب بر ایشان
آمده که آدم را اولاد و هست و بعضی از ایشان فساد کنند و حسد و حقد ورزیده یکدیگر را بکشند ایشان درین وقت گفتند بحق
فنا و دمار آورده که چون ایزد تعالی آتش بیافرید و فرشتگان از آسمان برخود و بترسیدند حق سبحانه ایشان را ازین کار
گفت من برای این آتش جنی خواهم آفرید و زمین که ایشان طبعی فساد و سفک باشند اینجا که ذکر آفریدن جنی در زمین
با ایشان در میان نهاده کان بردند که اینجا آن طایفه موجود ماند این سخن از ایشان سرایت کرد و باحق تعالی ایشان را بدین سخن
ناطق گردانیده تا دمار از محقق شود که این صفات ذمیمه و طبیعت ایشان موضوع است و در جبلت ایشان مرکوز ان بحق
این نیستند و بصفا و قدم مقرر نگردند و صدور اعمال صالحه را که خلاف مقتضا طبع انسانست از ایشان توقع نتوان کرد
و از معنی که با وجود دمار از شریف خلاف از ایشان داشته طوق منت ربانی در گردن جان افکنند با آنکه چون معلوم گردند
که این سخن مرکب خواهد بود و میدروی نماید پس در صفت نکوهیده از ایشان باز گفتند و در مقابله آن دو وصف پسندیده
خواندند و روی تزکیه نفس بلکه بر سبیل تحدث بنعم کرد از مقوله شکر است بعوض عرض آوردند که یَسْفِکُ وحال که او فرشتگان
تسبیح بپاکی یاد میکنم ترا بِحَمْدِكَ ۔ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است یا نماز میگذاریم بسوره حمد تو که فاتحة الکتاب است
یا آواز بر میداریم بذکر تو و کلمه سبحان الله و بحمده بر زبان میرانیم وَنُقَدِّسُ لَكَ ۔ و ذکر میکنیم ترا بتقدیس آن پاکی که باشد
از هر نا شایستی نزد بعضی لام زایدست و در بحر لطایف آورده که معنی لاجلک است یعنی پاک میگوییم ترا برای تو و لجاء خود
از معصیت قَالَ ۔ گفت خدای تعالی با این ملیکه اِنِّي ۔ بدرستی که من اَعْلَمُ ۔ میدانم و آفرینش این خلیفه از جنی معصیتها
مَا لَا تَعْلَمُونَ ۔ آنچه شما میدانید و بران مطلع نیستید حق تعالی و حکمتی که ملیکه طالب آن بودند درین حال از ایشان پنهان خود
و سر خلافت و حقیقت آن بر ایشان منکشف نساخت زیرا که آن سر غیب بود و اسرار با همه کس در میان نهفته ملوک از مصالح
مملکت آنچه دارند با هر یک از اعاظم و کاملان در روح الارواح گفته که ملیکه بندگان بودند و آدمیان دوستان ایزد
و دوستان در میان آید و با بندگان نظم ای آدمی باز مقبله ملیکت کنند ۔ کار دو کون محرم این راز نیز تو نیست ۔ هم
و بعضی گفته اند ۔ نت تو ای تسبیح گوی عالم قدس ۔ رهنورد عاشق شیدا چو دانی ۔ نه اسم آدمی و نه مسمی ۔ بیان علم الاسماء و دانی
ترا که با حقیقت نیست بوی ۔ حدیث آدم و حوا چه دانی ۔ قرطبی گوید علم بمعنی علامت چنانچه اگر بر راه اگر بمعنی کیلیه
و در موضع حفظ است با ضافه بمعنی اگر من دانا اعلم و شما از امید لنید و جمهور بر آنند که علم فعل ستقبلست و بمعنی کیلیه

وحال بود و سخن یکیست علما تفسیر او بمعنی دانی علم جم و لست یکی گوید اعلم که از آدم توبه و از ابلیس معصیت و شما ازین امید
یا میدانم که معصیت شما همی میکنید در آسمان باشید یا توجه عبادت نزد زمین مشغول اجابت یا میدانم که در میان ایشان
مفسدان مستند انبیا و اولیا و مصلحان و متقیان نیز خواهند بود که یکی از ایشان بر صدق از آنان بجوید و ترک خیر کثیر از
برای شر قلیل شر کثیر است یا میدانم که در میان شما کسی که مقید و متفق و کوشا یعنی پس در ایشان کسان باشند که
اساس مبانی شرع و صدق و راستی استحکام و شد یعنی اینها و یا میدانم که شما را معصیت ایشان از علم خواهد بود و علم بحمل فضیلت
چه علم بی عمل بکار نیاید و عمل بی علم هیچ چیز انشاید و در تفسیر انوار سرائی اعلم را برینوجه گفته که ملیکه دانسته بودند که در
کار این خلیفه بر سه قوتست که شما که نه راهی و رعیت و تمیز و ارادت سیاه و ما افعال و آثار یکی قوت ادراک متعلقات
و تمیز میان مصالح و مفاسد اعمال که آنرا قوت عقلی و قوت نطق نیز میگویند و دیگر قوت شهوی که مبدا جذب منافع
و طلب علاوه اغذیه و مشارب و مناکح و غیر آن سیم قوت غضبی که مبدا دفع مضار و ابعاد اهوال و شوق بتسلط
و رفع باشد پس بهر یک از اینها علی سبیل انفراد نظر کردند و گفتند خدایا چه حکمت در استخلاف این گروه هست و حال که با هیچ
قوت شهوی و غضبی که صفات بهیمی و سبعی که فساد و سفک ما دار آنانست از اسناد توله کند اینجا و اینکس بمقتضای
حکمت نیست تا به استخلاف چه رسد و باعتبار قوت عقلی اگر او را شرفی هست و با قامت آنچه قوت عقلست از آن قوت
چون معرفت و طاعت مشغول اند و از آن قوت از معارضه آن دو قوت دیگر سالم است حق تعالی فرمود که من میدانم آنچه
شما را معنی برید بران یعنی غافلید فضیلت هر یک ازین قوتین و وقتی که مذهب شوند و بفرمان عقل در آیند چون عفت و شجاعت
رفض همی و سبعی و میدانید که ترکیب عنصر عاطفه بخیلانست و استنباط سماحت و استخراج منافع کاینات از قوت فضیل
و مقصود از استخلاف اینها باشد و شما ازین محل بعضی انسید و در خبر مرفوع حفظت اشیاء و غایت ممکن اشیاء
جمعی از ارباب تذکیر بر آنند که معنی دانی اعلم که ایشان کنند که من میدانم که ایشان کنند که از من ایشان را آمرزگارم یا میدانم که شما را
طاعتست و بدان مباهات و افتخار و ایشان را معصیتست و بآن عجز و تقصیر و شکسار و دوگانی نیازی من معصیت با عذر
بهتر از طاعت با فخر یا میدانم که از میان شما یکی بیرون آید چون ابلیس از میان ایشان شخصی ظهور کند چون مصطفی صلی الله علیه و سلم
مملکت رو و خدا و ملی و محمد صلی الله علیه و سلم که سلطان عالم عنایت و مقبولی هر جا تجلی روی بجسد آمد و هر جا دم و منتی بر هم
و بلیس لعنت الله علیه که دوای آسمانیان شما را این خیالست نبی که از میان شما چون ابلیس که اهی بیرون آید و ای دیگر شیطان
شما را این فرومیکند نامی تمام که از تسلیل شما چون مصطفی صلی الله علیه و سلم اگر شاهی رنج نماید نظم خوشا ملکی که سلطانش رنج باشی
خوشا شبهی که افسانش تنج باشی ۔ خوشا جانا که جانانش باشی ۔ خوشا روی که در روی تو باشد ۔ یا میدانم که طاعت شما
دریم است و بسیار و حال ایشان کاه کاه است اندک از آنکه ما پرستش شما بی تکلف مجاهده است زیرا که شما را مواقع
و هو و غیر آن نیست و آن چهار کان بدعه خود و دسه نفس و اعوای شیطان و فتنه و دنیا و ماند و ماند و جز آن

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)